

این جمع مهمان بودند خودشان و مال‌هایشان. ده قاب و دو مجمعه پلو شام و نهار بود. کباب‌های متعدد، خوراک‌های خیلی مفصل. میوه (و شیرینی و آجیل شب‌ها پیش از شام می‌آوردند. مشغول بازی تخته (و) آس و بازی‌های دیگر (بودیم). تا ساعت هشت بعد شام خورده، هرکس در جایی رفت و خوابید. چندین اطاق خواب تازگی‌ها ساخته‌اند. من هم با مستوفی الممالک و میرزا یوسف خان پسر مستوفی الممالک در یک اطاق استراحت کردیم.

دوشنبه ۱۳ ربیع الاول ۱۳۳۲

از خواب برخاسته، نماز خوانده، نهار قلبان مفصلی از برای هرکسی بردند، بعد رفتیم بالای پشت بام دورین کشیده یک دورین بزرگ سه پایه دار ماه پینی سردار ظفر دارد که خوب می‌بیند انداختیم به طرف کوه. دو دسته شکار دیدیم. هوا هم خوب بود. مستوفی الممالک با سردار ظفر رفتند به طرف کوه.

یک ساعت به غروب مستوفی الممالک و سردار ظفر آمدند معلوم شد شکارها را ندیده بودند. چند تا بز دیده بودند با گلوله دو تا را زده بودند. یکی را مستوفی الممالک زده بود، یکی را سردار ظفر مال سردار ظفر زخمی شده بود. می‌خواستند است بروند، مستوفی الممالک زده بوده است.

سردار ظفر خیلی چاق شده است. مرض کلیه هم دارد کلیتاً بختیاری (ها) چاق و نازک نارنجی شده‌اند. گاهگاهی تقلید از مرحوم اتابک می‌کنند. چونکه خوب یاد گرفته‌اند که اظهار خستگی نکنند.

سه شنبه ۱۴ ربیع الاول ۱۳۳۲

رفتیم پشت بام دورین کشیده چیزی ندیده، قدری با تفنگ کوچک نشانه

انداخته، یک تخم مرغ گذارده به قدر یک صد تیر انداختند نزدند، من با تیر اول بعد از همه انداختم زدم.

باری گفتیم اسب‌ها را زین بکنند برویم برای آهو هائی که دیروز دیده بودند. من هم سوار شده، سردارها تماماً سوار شده، یک دسته سوار بختیاری با جلو دارها رفتند بالای حسین آباد، آهوها را برانند بیاید رو به ما به قدر یک ساعت منتظر شده آخر آهوها رم خورده، رفتند به طرف کوه.

شب هم مشغول بودیم. به رسم معمول بازی و صحبت تا ساعت هشت.

چهارشنبه ۱۵ ربیع الاول ۱۳۳۲

امروز سردار محتشم و سردار جنگ می آیند اینجا. رفتیم پشت بام به اطراف دوربین انداخته، حضرات هم وقت نهار آمدند. نهار چلوکباب گوشت شکار خورده، سردار جنگ ایلخانی بختیاری است دو سه روز دیگر با صمصام السلطنه حاکم اصفهان، خواهند رفت.

سدیدالملک که برادر علی خان ارشد الدوله باشد (و) نوکر سردار جنگ است (و) مدیرالدوله پیشکار سردار ظفر بودند. بعد از نهار مشغول صحبت و بازی شدیم تا غروب شب را هم بختیاری(ها) مشغول آس بازی (شدند)(و) قمار کلانی کردند. به قدر چهار صد تومان برد و باخت شد.

پنجشنبه ۱۶ ربیع الاول ۱۳۳۲

قدری بازی کردیم، سردار محتشم، سردار ظفر، سردار بهادر و اداالزنا، سردار جنگ، اعیاءالملک، مدیرالدوله و سدیدالملک رفتند شهر مستوفی الممالک خیال دارد دو سه روز دیگر برود به طرف کوه جار و بشکار. مستوفی الممالک و حضرات

رفتند به شکار من هم سوار شده آمدم رو به شهر. مغرب وارد منزل شدم.
والاحضرت ظل السلطان دستخطی برای من مرقوم فرموده بودند. کاغذ سرکار
خاصه خانم هم از کربلا رسیده بود.

جمعه ۱۷ ربیع الاول ۱۳۳۲

سوار شده رفتم به در خانه. امروز عید مولود حضرت ختمی مرتبت است.
امروز اعلان رسمی می شود در تمام ولایات (و) ایالات (و) در پایتخت های عالم
(و در) کربلای معلی، به علماء که روز بیست و ۲۸ شهر شعبان تاجگذاری اعلیحضرت
سلطان احمد شاه خواهد شد. امروز هم (از) تمام شاهزادگان، وزراء اعیان و اشراف و
وزرای منصوب (و) معزول دعوت کرده اند که لایحه تاجگذاری (و) اعلان رسمی برای
تاجگذاری بکنند. علماء را هم دعوت کرده اند.

باری رفتم به در خانه. علماء در سرسرای موزه جمع بودند، با هیأت وزراء به جز
رئیس الوزراء که کسالت دارد. والاحضرت اقدس هم با ظل السلطنه حضور شاه بودند.
موفق الدوله وزیر دربار لایحه ناصرالملک را خواند که الحمدلله اغتشاش ها رفع شده،
مملکت رو به آرامی گذارده، اعلیحضرت از قرار قانون اساسی موقع تاجگذاری و سر
رشته مهام سلطنت را به دست بگیرند رسیده است. شرح مفصلی خواند یک دشکچه
کوچک هم برای اعلیحضرت همایونی گذارده بودند.

طرف دست راست آقا سید محمد طباطبائی نشسته بود. طرف دست چپ
ظهیرالاسلام زیر دست آقا سید محمد آقا سید محمد امام جمعه میرزا محسن و آقا سید
کمال و اغلب از علماء بودند. بعد از خواندن خطابه، اعلیحضرت همایونی و
والاحضرت اقدس و ناصرالملک آمدند. اعلیحضرت همایونی تشریف بردند روی
دشکچه جلوس فرمودند. دست راست والاحضرت اقدس نشستند بالا دست آقا سید

محمد طباطبائی، دست چپ ناصرالملک نشسته به قدر یک ربع ساعت نشسته بعد برخاستند آمدند در اطاق برلیان. پیش از تشریف فرمائی شاه، تمام شاهزادگان، اعیان (و) وزرای معزول و منصوب (و) رجال (و) اعیان جمع بودند، به قدر دویست نفر بختیاری‌ها و صاحب منصب‌ها (و) اجزای سلام (در) اطاق برلیان جمع بودند. همان لایحه را که آنجا خواندند اینجا هم خواندند. اینجا و ثوق الدوله خواند بلند، که هم توی اطاقی‌ها شنیدند هم توی حیاطی‌ها بعد از تمام شدن زنده بادی گفتند، موزیک سلامی زد، بعد اعلیحضرت همایونی و والاحضرت و ناصرالملک آمدند توی اطاق، احوالپرسی کردند از حضرات (و) مراجعت کردند به اطاق دیگر. آنوقت سلام منعقد شد. والاحضرت اقدس هم در اطاق پهلوی (شاه) نشسته تماشای سلام و دفیله را کردند. ژاندارمری زیادی بود، ژاندارمری که مأمور اصفهان است آمده بودند. ناصرالملک (و) والاحضرت اقدس از طرف اعلیحضرت همایونی دعوت به نهار کرده بعد از سلام، ناصرالملک آمد توی این اطاق حضور والاحضرت. صرف نهار کرده، من هم آمدم سر نهار.

بعد از نهار رفتیم بالا توی اطاق عاج. دوباره رفتیم پیش والاحضرت اقدس و ناصرالملک قدری نشسته، بعد والاحضرت اقدس آمدند حضور اعلیحضرت قدری صحبت کردند.

در شهر شهرت غربی کرده بوده است که من خودم را چیز خور کرده‌ام. جهتش برای این است که چون گفته‌اند ارباب حقوق را بایست کمپسری‌ها معرفی بکنند من که (رفته‌ام) نسبت به من بی اعتنائی (کرده‌اند) من دلنگ شده آمده‌ام خود را مسموم کرده‌ام. این شهرت دو سه روز است در شهر شده است. هر کس من را می‌دید تعجب می‌کرد. والاحضرت اقدس دیروز تلفن کرده بوده‌اند که آیا من از شکار آمده‌ام یا خیر؟ والاحضرت اقدس این (خبر را) امروز برای اعلیحضرت نقل می‌کردند، من هم

در جواب گفتم که حقیق این است که آن رئیس کمپسری که من را نمی شناخت خودش را مسموم سازد که آن قدر خراست و غیر معروف که من را نمی شناخت. باری مدتی از هر قبیل صحبت در حضور همایونی کرده، والا حضرت بیرون تشریف آوردند، موثق الدوله هم تا در شمس العماره آمدند والا حضرت را رساندند. من هم با موثق الدوله مراجعت کرده آمدم دم آلاچیق ناصرالملک ایستاده بود. با موثق الدوله رفته مدتی با ناصرالملک صحبت کرده، بعد سوار شده آمدم منزل. امین الوزراء را گرفتند که راپرت می داد به تبریز برای اداره روزنامه توفیق شلاق زیادی زده حبسش کردند.

شنبه ۱۸ ربیع الاول ۱۳۳۲

رفتم منزل سپهدار، بعد سپهدار سوار شده با سردار کبیر رفت. من هم آمدم منزل.

یکشنبه ۱۹ ربیع الاول ۱۳۳۲

برف می بارید، قدری هم زمین ها سفید شده بود. اگر آب نمی شد خیلی برف روی زمین ها می نشست.

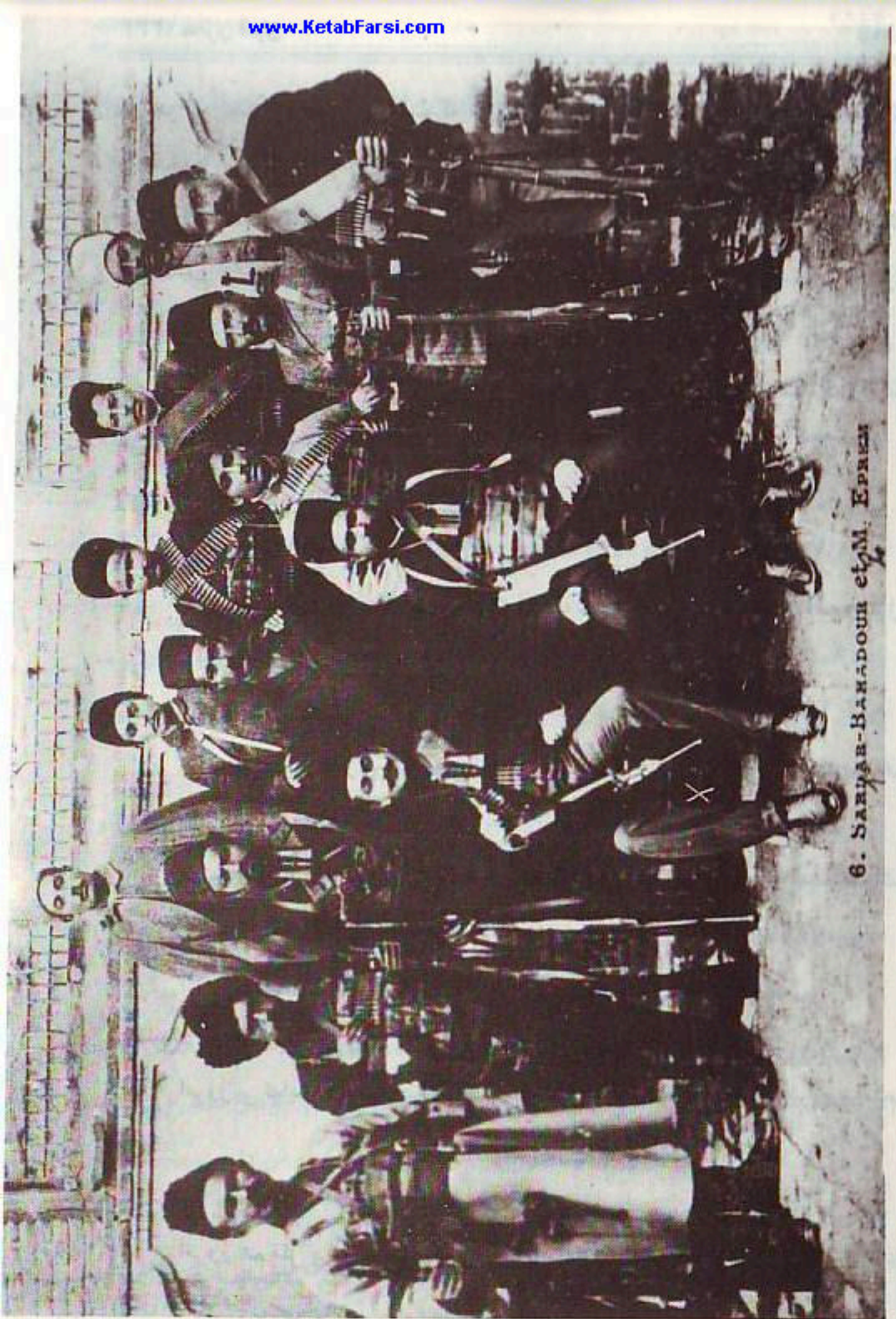
معتمدالدوله آمد بیرون رفتم. با هم سوار شده رفتیم (منزل) معیرالممالک که اعتصام السلطنه باشد. قدری تخته بازی کردیم.

دوشنبه ۲۰ ربیع الاول ۱۳۳۲

امروز بی نهایت کسالت خیال داشتم. هیچ جا نرفته، حتی از اطاق هم بیرون نیامدم.

سه شنبه ۲۱ ربیع الاول ۱۳۳۲

امروز هم مثل دیروز کسل خیالی بلا نهایت بودم. هیچ جا نرفته تمام روز را توی اطاق افتاده خیال می کردم.



6. سلطان-بانادور و م. عرفان

سيفالسلطنه و سردار بهادر نسبت‌های بويريط و خنک به ناصرالدين‌شاه

چهارشنبه ۲۲ ربیع الاول ۱۳۳۲

به همان کسالت دیروز و پریروز باقی، بلکه شدتش بیشتر. حسن خان آمده قدری مزخرف گفته، بر خلق تنگی من افزود.

پنجشنبه ۲۳ ربیع الاول ۱۳۳۲

هوا مستعد باریدن بود. سرد شده بود، کوه‌ها و شمیرانات یکپارچه سفید شده. باری سوار شده رفتم خیابان لاله زار، بعد رفتم در خانه موثق الدوله. حاجب الدوله، آصف السلطنه، لقمان توی باغ راه می‌رفتند، من هم قاطی شده، بعد سردار ظفر، سردار محتشم، امیر منعم، سردار بهادر آمدند رفتیم (در) اطاق شمس العماره که سابق تلگراف خانه بود نشسته، سعید السلطنه هم که دو سه روز دیگر می‌رود فرنگستان (آمد). چلوکباب آهو صرف شد، و الاحضرت ناصرالملک هم آمده، بعد از نهار حضرات رفتند خدمت ناصرالملک. من نرفته آمدم منزل.

جمعه ۲۴ ربیع الاول ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل سردار ظفر. سردار بهادر، دشمن خدا، اعنی خدا و انبیای خدا و سلاطین روی زمین هم بود. مفاخر السلطنه، احیاء الملک، صاحب نسق، سردار سعید پسر سردار کل که رفته بود پسرش را در تفلیس در مدرسه گذارده بود، از راه آذربایجان می‌خواست بیاید تبریز، پیش شجاع الدوله و او راهش نداد و برادر کوچکش ولد الزنای ثانی ملقب به سیف السلطنه و؛ منتصر الممالک بودند.

قدری صحبت کرده، بعضی نسبت‌های بی‌ربط خنک نسبت به ناصرالدین‌شاه شهید سعید، سیف السلطنه (و) سردار بهادر دادند. هر یک را جوابی دادم (که) اگر غیرت داشتند به زمین فرو می‌رفتند و اگر آدم منطقی بود بر من هزاران آفرین می‌کرد که هنوز

حرفشان تمام نشده جواب از روی انصاف صحیح می‌دادم حرفشان را قطع می‌کردم (و) را ثابت. بعضی‌ها (شان) تحسین می‌کردند. می‌خواستم بروم خانه عین الدوله نبود. چند روز است شمیران است، گفتند پایش درد می‌کند. گویا تمارض هم داخلش باشد. رئیس الوزراء هم که مدتی است کسل است.

شنبه ۲۵ ربیع الاول ۱۳۳۲

پیاده رفتم رو به در خانه. رفتم توی آلاچیق وزیر دربار. مشیرالسلطنه (و) آصف السلطنه بودند، بعد ظفر السلطنه (و) عمیدالدوله، آمدند، بعدش محتشم السلطنه (و) سپهدار هم آمدند، علاءالملک (و) جمعی جمع شدند، پسرهای وزیر دفتر مرحوم و ساعدالوزاره. بعد رفتیم با مشیرالسلطنه و ظفر السلطنه حضور اعلیحضرت شرفیاب شده به همه اظهار مرحمت فرمودند. ممتحن الدوله هم بود فضولی می‌کرد. سپهدار (و) محتشم السلطنه نیامدند. ناصرالملک هم نیامده بود. باری از حضور اعلیحضرت آمده سوار شده آمدم منزل. عصری برخاسته، نماز خوانده، سوار شده رفتم منزل سپهدار. جمعی آنجا بودند. حشمت الدوله، صاحب اختیار، معتمدالسلطنه، معین السلطان، فخرالملک، معتضدالسلطنه، انتظام الدوله، میرزا رحیم معروف به آهی. ساعدالوزاره که می‌گفت ده دوازده روز دیگر خواهم رفت.

عین الدوله را هر کاری می‌کنند استعفا نمی‌دهد، از بس که رویش سفت است.

یکشنبه ۲۶ ربیع الاول ۱۳۳۲

حالم خوش نبود، کسل بودم. به جایی نرفته صرف نهار کردم. عصری هم رفتم قدری روی پشت بام.

دوشنبه ۲۷ ربیع الاول ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل معیرالممالک، با معتمدالدوله شریک شده مدتی با معیرالممالک تخته بازی کرده، بعد آمدم منزل.

سه شنبه ۲۸ ربیع الاول ۱۳۳۲

سوار شده رفتم به در خانه، والاحضرت ناصرالملک، مجدالدوله و جمعی توی آلاچیق بودند. قدری راه رفته با وزیر خارجه صحبت کرده، (با) آصف السلطنه، امین السلطنه، صدرالسلطنه، ظفر السلطنه، ضیاءالملک، شهاب الدوله، ممتحن الدوله، صحبت کردم، صدرالدین بیگ سفیر کبیر عثمانی معزول شده است و چند روز دیگر می‌رود، آمده حضور اعلیحضرت مرخص شده که برود.

بعد ناصرالملک هم آمده توی آلاچیق، قدری نشسته رفتم دوباره با او صحبت کردم، صرف نهار کرده آمدم منزل.

عین الدوله را (که) چند روز است می‌گویند استعفا بدهد ولی او استعفا نمی‌دهد، گفتند استعفا داده است ولی من قبول نمی‌کنم که او به این زودی‌ها استعفا بدهد. سلطنت قاجاریه را به باد داد، هر چه گفتند استعفا بده، نداد. چه طور می‌شود به این زودی‌ها او استعفا بدهد.

چهارشنبه ۲۹ ربیع الاول ۱۳۳۲

رفتم منزل عین الدوله که سروگوش آب بدهم بینم که استعفا کرده یا نه، در اطاق دیگر با صاحب منصبان سوئدی خلوت کرده بود. این پدر سوخته به این چیزها استعفا نمی‌دهد ولی در خانه هم نمی‌رود. در واقع تمارض کرده است ولی اجزای کار جمع بودند. ادیب السلطنه رئیس کابینه وزارت داخله، بعد که ما آمدم رفت یا شریف الدوله کاغذ بخوانند.

پنجشنبه سلخ ربیع الاول ۱۳۳۲

رفتم منزل سردار ظفر. روز شنبه می رود اصفهان که عهد و عیالش را بیاورد. برای بعد از عید مراجعت خواهد کرد. سردار بهادر و سردار محتشم هم بودند.

جمعه غره شهر ربیع الثانی ۱۳۳۲

عصری دعای عصر جمعه را خوانده رفتم بیرون. سوار شده رفتم منزل قوام السلطنه. عمارتش تمام شده، الحق عمارت عالی است. فهیم الملک معاونش و قوام حضور برادرش بودند. از آنجا رفتم منزل ارفع الدوله، رئیس کابینه اش بودند.

شنبه ۲ ربیع الثانی ۱۳۳۲

اخبارات تازه می گویند: شیراز خیلی مغشوش است، میانه سوئدی ها با ایلات فارس جنگ شده، سوئدی زیادی کشته شده است. باری آمدم اندرون، قدری روزنامه نوشته، شکر خدا را گفته استراحت کردم سردار محتشم رفت به طرف کرمان. سردار اشجع برادرش که حاکم اصفهان بود آمده.

یکشنبه ۳ ربیع الثانی ۱۳۳۲

باز مشغول به باغبانی توی اندرون بودم. عصری هم اخترالدوله با درة الدوله آمدند، مشغول پذیرائی ایشان شدیم.

دوشنبه ۴ ربیع الثانی ۱۳۳۲

حسن خان آمد. قدری حساب خوانده شد. مواجب ما را که تومانی دو قران و سیصد دینار دادند. به نوکرها مواجب داده شد. عصری باز حسن خان آمده قدری

مزخرف گفته رفت.

کاغذ سرکار خاصه خانم از نجف شرف آمده، باری کسل بودم.

سه شنبه ۵ ربیع الثانی ۱۳۳۲

از امیریه، والا حضرت تلفن کرده بودند به سرکار معزز الملوک (که) عین السلطنه، پسر بانوی عظمی دیشب مرحوم شده است، ختم گذارده اند بروند آنجا. باری من هم لباس پوشیده رفتم. ختم زنانه را نزدیک خانه عین الدوله که عین السلطنه اجاره کرده بوده است و زن صیغه اش آنجا بود و همان جا ناخوش شده بود (گذارند). نعش هم آنجاست.

خانه بانوی عظمی ختم مردانه است. باری توی باران رفتم خانه بانوی عظمی، سر ختم. سردار اعظم سر ختم نشسته بود. **یمین الدوله، علاء الملک، صدر السلطنه، معین السلطان، آصف السلطنه آقا شیخ علی عرب، اعلم السلطنه، نصر الدوله، یمین السلطنه،** بودند. عین السلطنه مدت سه بلکه بیشتر بود که ناخوش بود، ناخوشی بواسیر داشت، چند روز قبل عمل کرده بود. قدری هم بهتر شده بود. دیروز بخیه هائی که زده بودند باز شده بود، هر چه کرده بودند که دوباره خون را بند بیاورند، نشده بود. معالج هم دکتر «اسکات» بوده است، هر چه «انژکسیون» کرده بود، فایده نکرده بوده است، از بچگی هر وقت رعاف^۱ می شده خویش بند نمی آمده است.

والا حضرت هم عصری تشریف برده بودند پیش بانوی عظمی.

باران به شدتی می بارد که مثل سیل از آسمان می آید، (در) کوچه از شدت گل نمی شود راه رفت.

چهارشنبه ۶ ربیع الثانی ۱۳۳۲

به شدت باران می آمد، سقف ها آب چکه می کند، اغلب جاها خراب شده است. عمارت های ماکه هیچ آبادی ندارد مگر آن جاها که شیروانی آهن دارد. رفته منزل بانوی عظمی سر ختم. سردار اعظم نشسته بود ظهیرالاسلام، علاءالملک، سردار کل، معین السلطان، آصف السلطنه، صاحب اختیار، یمن السلطنه، حشمت الدوله، اجلال الدوله، موثق الملک، آقا سید رضی، امیر مفخم، سردار محتشم، سردار بهادر، سلطان محمود میرزا، اقتدار السلطنه، امجدالدوله، آقا شیخ عبدالنبی، آقا شیخ علی عرب، معین الاسلام، (بودند). ظهر، اعتضاد السلطنه با موثق الدوله و مستشار السلطان آمدند ختم را جمع کرده، حاجی میرزا لطف الله روضه خواند.

والاحضرت اقدس هم امروز تشریف فرمای سر ختم شده بودند. پیش از تشریف فرمائی والاحضرت، آسیه خانم آمده بود ختم زنانه را جمع کرده بودند.

پنجشنبه ۷ ربیع الثانی ۱۳۳۲

سرکار معززالملوک تشریف بردند منزل بانوی عظمی، نعش را هم عصری بلند کردند. والاحضرت اقدس هم امروز تشریف داشتند.

جمعه ۸ ربیع الثانی ۱۳۳۲

مجدالدوله چند روز است رفته است علی آباد، برای این که حرکتی کرده باشد، من را هم دعوت کرده بود که امروز بروم آنجا. نزدیک ظهر سوار شده راندم برای علی آباد. از آمدن من مأیوس شده مشغول صرف نهار بودند. معین السلطان، شبل السلطنه، صاحب اختیار قدیم، تمجیدالدوله، مجد السلطنه نوّه دختری مجدالدوله و آصف السلطان بودند. مجدالدوله هنوز حالش خوش نیست، کسل است.

شنبه ۹ ربیع الثانی ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل سپهدار، سپهدار، صاحب اختیار، فخرالملک، میرزا علی اصغر خان پسرش بودند.

بعد سپهدار رفت عمارت بزرگش پیش یک فرنگی که تازه از روسیه با پسر شریعتمدار آمده است طهران. معلوم نیست که برای چه کاری آمده است!! فرنگی با پسر شریعتمدار که آمدند از پیش سپهدار بیرون، شریعت زاده آمد پیش ما، فرنگی را هم آورد به ما معرفی کرد، یعنی ما را به او معرفی کرد ولی او را به ما معرفی نکرد. باری سپهدار آمده صرف نهار کردیم، بعد از نهار قدری تخته بازی کرده، صحبت کرده، سوار شده آمدم رو به منزل.

اخبارات تازه: مستوفی الممالک هم دیشب مراجعت کرد، دیروز هم وزراء مهمان عین الدوله بودند از صبح در مجیدیه.

یکشنبه ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۳۲

سوار شده رفتم به در خانه توی آلاچیق پیش موثق الدوله. ناصرالملک سه چهار روز است ناخوش است. معلوم نیست تمارض کرده است یا کسالت دارد. در خانه نمی آید. هیأت وزراء هم بعضی ها آمده بودند. صدیق الحرم هم امروز پدر سوخته، دیده شد.

امروز سیصد نفر ژاندارم رفتند به طرف بروجرد که بیچاره ها کشته بشوند. اغلب با اهل و عیالشان وداع کرده بودند.

بعضی از مردمان مشروطه خواه یعنی حامی های انگلیس آمده بودند مشایعت ژاندارم های آنها. اغلب زن هایشان هم آمده بودند توی میدان توپخانه مشایعت، با موزیک از شهر بیرون رفتند.

امروز کبک زیادی برای فروش آورده بودند پامنا، دانه‌ی سه شاهی فروختند، من شانزده تا خریدم.

اخبارات تازه این است: کرمان (و) شهر بم را بلوچ‌ها چاییده‌اند. شهر را هم متصرف هستند.

دوشنبه ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۳۲

بعضی کاغذها نوشته، شب هم قدری روزنامه نوشته، با ایران جون (و) عزیز اقدس و آقا جونی بازی کرده، شکر خدا را گفته، استراحت کردم.

سه شنبه ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۳۲

تمام روز را در منزل بودم. یک کاغذ سرکار خاصه خانم هم امروز دیده شد که یکی از زوار حاملش بود. روزنامه نوشته شکر خدا را گفته، استراحت کردم.

چهارشنبه ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۳۲

رفتم منزل مستوفی الممالک، گفتند رفته است منزل حاجی دبیرالدوله سر ختم. بعد که کاشف به عمل آمد معلوم شد پسر دوم دبیرالدوله که داماد محتشم السلطنه بود، مرحوم شده است، من هم رفتم آنجا، بین راه نصرت السلطنه (و) موثق الدوله را دیدم که می‌رفتند ختم را جمع بکنند. دم در خانه که رسیدم دیدم سپهدار، صاحب اختیار، ساعدالدوله، عمیدالملک و جمعی بودند. تا رسیدم ختم را جمع کردند. محتشم السلطنه سر ختم نشسته بود.

پنجشنبه ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۳۲

تمام روز را در منزل زیر کرسی، کسل بودم. هیچ جا نرفته، نزدیک غروب ظل السلطنه آمدند قدری نشسته، صحبت کرده، رفتند.



کامران میرزا نایب السلطنه

جمعه ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۳۲

یک کاغذ از سرکار خاصه خانم که از نجف اشرف نوشته بودند رسید. معلوم می شود کاغذهای ما هنوز به ایشان نرسیده است.

عصری هم یک کاغذ از حمیدالملک، برادر عبدالله خان خواجه رسیده که نوشته بود و اطلاع داده بود که عبدالله خان در «ادسا» مرحوم شده، تأسف خورده، به جایی نرفته تمام را در منزل کسل بودم. والاحضرت اقدس تلفن کرده بودند، احضار کرده بودند، از شدت کسالت و مایوسی از حضرت ایشان نرفتم.

شنبه ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۳۲

هوا کمی انقلاب داشت، گاهی ابر می شد. باری سوار شده رفتم منزل حمیدالدوله برادر عبدالله خان خواجه. قدری آنجا نشسته تعزیت گفته، بر حسب احضار والاحضرت اقدس گه، یعنی آقای نایب السلطنه، کامران میرزای بی غیرت، بی ناموس، (رفتم امیریه).

میرزاگشنه های بیچاره گدا، مشغول حساب بودند، اعلم السلطنه برای زن های حضرت اقدس و خوردن مالش (و) بعدش فحش دادن (و) مسخره کردن ... ظل السلطنه هم مثل ی تاپاله آمدند بیرون و با دهن گیشان قدری مزخرف گفتند، تشریف بردند پیش زن ها و هم جنس های خودشان. بعد از یک ساعت معطلی و ده مرتبه پیغام کردن، رفتم حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، روی پشت بام مشغول رسیدگی بودند، تیرهای پوسیده را امتحان می کردند.

از جیبشان پول در آوردند دادند که تیر نو بخرند. بعد آمدیم توی اطاق اعلم السلطنه، مؤدب السلطنه را هم خواسته گفت وگو کردند برای مهمانی شب سه شنبه. وزیر

مختار روس، اجزای قنصلخانه و قزاقخانه، به قدر سی و سه چهار نفر دعوت شده‌اند برای شب سه شنبه ایرانی هم به جز خود حضرت اقدس (و) ظل السلطنه (و) سلطان محمود میرزا (و) اقتدار السلطنه کسی نیست.

چون می‌خواهند گویا از گُهِ روس (ها) میل نمایند، از ایرانی‌های چه خودمان و چه غیره رودر بایستی دارند. گویا می‌خواهند چاپلوسی کنند و مطرب و خواننده برایشان بیاورند، از ایرانی‌ها خجالت می‌کشند.

باری قدری حضرت اقدس به جان کندن از جیبشان پول در آورد برای خرید مشروب و غیره....

من حوصله ام تنگ شده از این نوع کثافتکاری‌ها و نانجیبی‌ها، برخاسته، نهار نخورده آمدم منزل. کسل خیالی بودم، به جایی نرفته، تماشای زیر کرسی بودم. امروز هم سمیر کبیر جدید عثمان که اسمش عاصم بیک است و چندی قبل وزیر خارجه عثمانی بوده وارد طهران شده، تشریفات معموله به عمل آمده.

یکشنبه ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۳۲

سردار اعظم آمده، رفتم بیرون، مدتی صحبت کرده، او رفت. روزنامه توفیق آذربایجان که توقیف شده بود، حالا جریده اسلامی اسمش را گذارده، باز بر ضد مشروطه شرحی نوشته است. از وزراء و بختیاری‌ها بدگوئی کرده بود و یک تلگرافی هم از قول علمای نجف نوشته بود (که) مشروطه را حرام کرده‌اند.

دوشنبه ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۳۲

بی اندازه کسل بوده، متصل خیال می‌کردم. نهار نتوانستم بخورم، تا عصری یک بند افتاده بودم. عصری والا حضرت اقدس من را پای تلفن خواسته، بعضی فرمایشات

فرمودند، شب را هم در امپریه دعوت کردند.

رفتم حمام، بیرون آمده یک ساعت از شب گذشته لباس مشکی شب را پوشیده سوار شده رفتم امپریه.

در عمارت بزرگ، والا حضرت اقدس (و) ظل السلطنه (و) اعلم السلطنه بودند. چراغ‌ها را روشن کرده بودند، ارکستر قزاق، ارکستر «بالالا» هم بود. میز شام را هم در تالار شمال ترتیب داده بودند.

میز سی و هشت نفره بود، سلطان محمود میرزا، اقتدار السلطنه، آصف السلطنه، سهم الدوله، سعدالملک، هم بودند. دو ساعت از شب گذشته مهمان‌ها شروع به آمدن کردند، وزیر مختار روس با تمام اجزای سفارت، دخترش، معلم دخترش، صاحب منصب‌ها با زن‌هایشان، ژنرال قنسل با اجزای قنسل خانه، (و) زن‌هایشان، صاحبمنصب‌های قزاقخانه با خود ژنرال به قدر سی و دو نفر، روس‌ها بودند، هشت، نه نفر ماها بودیم. چند نفر از زن‌ها و مردها هم عذر آورده بودند.

باری وزیر مختار، با صاحبمنصب‌ها یکی، یک نشان داشتند، نشان زده بودند (و) به مهمانی رسمیت داده بودند.

باری رفتیم سر میز شام، شام مفصلی صرف شد. وزیر مختار هم نطق مفصلی (به) سلامتی والا حضرت کرده، جا می‌نوشتید، نطقش هم از دوستی به خانواده حضرت اقدس و سلطنت ایران بود. سلام ایران را هم زدند. بعدش هم والا حضرت نطقی به سلامتی حضار و وزیر مختار (و) اتحاد با خانواده سلطنت امپراطوری (کرده) جامی نوشید، تا ساعت شش مهمان‌ها بودند. مطرب ایرانی هم آمدند، قدری زدند. این وزیر مختار معتبر است، از دولت خودشان هم نشان معتبری دارد، دختر بزرگی هم دارد. (که) قدری زشت است ولی بی نمک نیست. این وزیر مختار وقتی در چین بوده عاشق زن وزیر مختار فرانسه مأمور چین بوده، با زن وزیر مختار فرانسه مجامعت می‌کند (و) این

دختره نطفه‌اش بسته شده، گویا شوهرش نبوده است که گردن او بگذارند. شرحش مفصل است. این زن را هم شوهرش طلاق گفته.

سه شنبه ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۳۲

رفتم به در خانه. از در شمس العماره پیاده شده، توی باغ قدری با وزیر دربار صحبت کرده رفتیم (به) عمارت بلور، حضور اعلیحضرت شرفیاب شده، عین الدوله هم یک نفر صاحب‌منصب سوئدی که رئیس تشکیلات است آورده حضور اعلیحضرت معرفی کرد.

ناصرالملک هم توی آلاچیقش راه می‌رفت. قدری راه رفته بعد سوار شده آمدم منزل. اخبارات تازه این است که گفتند: صمصام السلطنه از حکومت اصفهان استعفا کرده، گفته است به طهران هم نخواهم آمد. می‌روم به طرف ولایت، از آنجا هم خیال رفتن مکه را دارم.

شجاع الدوله با اقبال السلطنه ماکوئی می‌گویند مشغول جمع آوری استعداد هستند. بعضی‌ها می‌گویند اعلیحضرت محمد علی شاه خیال آمدن به ایران را دارد. گفتند امیر اعظم به او نوشته او را از طرف خودش دعوت کرده، می‌خواهد گولش بزند دیگر خبر ندارد (که) حاجی گول خور نیست.

باری شب چهارشنبه آخر سال بود، بوته آلو زده کوزه آتش بازی روشن کرده، بچه‌ها، ایران جون، عزیز جون، امیر علی اصغر جون شیطانی می‌کردند و ذوق می‌کردند. قدری روزنامه نوشته، شکر خدا را گفته استراحت کردم.

چهارشنبه ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۳۲

دیشب در عالم خواب دیدم که در قصر صاحبقرانیه هستم. جمعیت زیادی است

از وزراء اعیان و اشراف. راه نیست آدم وارد دیوانخانه عمارت صاحبقرانیه بشود. سلطان احمد شاه لباس جواهر پوشیده، جقهٔ مکمل بر سرش است. من هم یک شمشیر الماس برلیان بسیار عالی به دستم است، یعنی قداره‌ای است ولی مثل شمشیر کج است ولی خیلی می‌درخشد. نمی‌دانم کی به من این قداره الماس را داده است (که) هر کس دست من می‌بیند می‌گیرد، تماشا می‌کند و تعریف می‌کند. من هم منتظر هستم که برایش بلکه مشتری پیدا بشود. مخصوصاً سپهدار از من گرفته تماشا کرده، خیلی تعریف کرد. بعضی‌ها قیمت می‌کردند. بعد که شاه و حضرت اقدس رفتند توی حوضخانهٔ صاحبقرانیه پیش شمس الدوله و سایر زنها، شمشیر همین طور به دست من بود. یکمرتبه من به دست سرکار خاصه خانم سپردم. بعد دیدم عین الدوله و موقت الدوله هم شمشیر را به دست من دیده‌اند می‌گویند بایست تحقیق بشود این شمشیر شاید مال دولت باشد، من به حرف آنها خندیده تمسخر می‌کنم که از خواب بیدار شدم، انشاءالله خیر است. این ترک‌های پدر سوخته و این شاهزاده‌های نا اصل توی خواب هم دست از دشمنی شان بر نمی‌دارند. عصری رفتم از پشت پارک امین الدوله گذشته، از دروازه دوشان تپه رفتم بیرون. رکن السلطان پسر مرحوم عضد الملک که امیر آخور شاه است او را هم دیده قدری که رفتم امین بقایا پسر سلطان علی خان را با دو برادر دیگرش دیدم، معین السلطان (و) میرزا یوسف خان پسر مستوفی الممالک (و) پسرهای ظل السلطان هم سواره از دور دیده شدند.

صحراها سبز شده، خیلی مصفاست.

پنجشنبه ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۳۲

حالم کسل بود به جایی نرفته، عصری بچه‌ها را حجامت کردند.

امروز یک کاغذ هم از سرکار خاصه خانم رسید که سوم این ماه نوشته بودند.

کاغذهای ما هم به ایشان رسیده است.